

فضای اجتماعی، راهبری عمومی و جنسیت

دکتر فضیله خانی^۱

دکتر عباس سعیدی^۲

چکیده

در حالی که نخستین بررسیها در باره تفاوت‌های زنان و مردان در جغرافیا به جوامع منفرد باز می‌گردد، از دهه ۱۹۷۰م به بعد، مسائل جنسیتی با تاکید بر تفاوت و نابرابری جنسیتی به نحوی بارز مطرح گردید. از آن زمان به بعد، مجموعه‌ای از اندیشه‌های نظری زمینه ساز طیفی از مطالعات و اندیشه‌ورزیهای علمی شد. بدینسان، طی اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوائل دهه ۱۹۹۰م، مطالعات جنسیت مورد توجه ویژه دانشمندان جغرافیای روستایی قرار گرفت. بدین ترتیب، تحلیل جنسیتی جوامع روستایی جایگاهی ارزنده در مطالعات روستایی یافت. علاوه بر این، اقدامات مرتبط با راهبری همگانی که به نحوی موثر مشوق تعامل بیشتر دولت، حکومت‌های محلی و جامعه مدنی هستند، عنصری پراهمیت در سیاست‌گذاریهای مبتنی بر فقرزدایی و تامین معیشت بهتر برای کم‌چیزان بشمار می‌رود. در این راستا، تبیین نابرابریهای محلی و تقویت اقتصاد روستایی، جوامع محلی و خدمات عمومی در دسترس، نیازمند فضای همگانی است که به نحوی ایده‌آل‌طوری طراحی شود که تمام آحاد جامعه روستایی را در برنامه‌ریزی، اجرای برنامه‌ها، اداره امور جاری، مدیریت و نظارت بر فعالیتهای عمومی شریک سازد. هدف کلی این مقاله، تلفیق مباحث جنسیت، راهبری همگانی و توسعه روستایی در قالب رویکردی کاربردی برای تحلیل مناسب جوامع روستایی است.

کلیدواژگان: جنسیت؛ راهبری عمومی؛ توسعه روستایی؛ فضای اجتماعی؛ جغرافیای جنسیت؛ جغرافیای راهبری

1. دانشیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران

2. استاد گروه جغرافیای انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

جغرافیا به عنوان علم مطالعه ساختاری- عملکردی نظامهای فضائی (سعیدی، ۱۳۸۸)، در بررسیهای مرتبط با فضا و در اینجا، فضای اجتماعی و راهبری همگانی، قاعدتاً به مباحث و مسائل توسعه و راهبری وارد می‌شود. یکی از موضوعاتی که در دهه‌های اخیر مورد توجه و مطالعه جغرافیدانان قرار داشته است، نابرابریهای جنسیتی در سطوح و مقیاسهاست. این مطالعات قاعدتاً در راستای مباحث مرتبط با نابرابریهای مختلف که در جوامع جاری است، اهمیت می‌یابد (از جمله نگاه کنید به: مک داوول، ۱۹۹۲؛ موراتا، ۲۰۰۵؛ استاهلی و مارتین، ۲۰۰۰؛ فلاح و ناگل، ۲۰۰۵). آشکار است که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به رفاه و سعادت دست یابد، بدون آنکه این گونه نابرابریها- اعم از جنسیتی، قومی، منطقه ای و مانند آن- برطرف نشده، یا لاقلاً تعدیل نیابند. اینکه بسیاری از این گونه نابرابریه، از جمله نابرابریهای جنسیتی "طبیعی" بشمار آیند، نه تنها معضلات مرتبط را برطرف نخواهد ساخت، بلکه اثربخشی اندیشه‌های علمی را نیز به طور جدی به چالش خواهد کشید. برای ورود به بحثهای جنسیتی و نابرابریهای مرتبط با آن، لازم است رویکرد و نحوه بیان متناسبی را برای درک درست ساخت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی و پیامدهای برآمده از آداب جایگیر در نظامهای فضایی مختلف در پیش گرفته شود (ضمناً نگاه شود به ناش، ۲۰۰۳، ص ۴۳۸ به بعد). نگارندگان در اینجا می‌کوشند، با تکیه بر نگرشهای نوین در قالب جغرافیای راهبری یا جغرافیای سیاست‌گذاری^۱، دامنه حضور و امکان دخالت جغرافیدانان را در فرایندهای تصمیم سازی رسمی و نیز در روندهای راهبری همگانی که بر زندگی و فعالیت گروههای انسانی، بویژه زنان روستایی، اثربخش هستند، مورد واریسی و تبیین قرار دهند. لازم به توضیح است که در این مقاله اصطلاح راهبری همگانی (عمومی)^۲ به مفهوم وسیع آن و شامل هر گونه دخالت سنجیده، انتظام، اداره امور و حکمروایی، اقدام چاره جویانه یا تعدیل کننده که توسط نهادهای دولتی یا غیردولتی، به منظور تحول یا بهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی یا محیطی اعمال می‌شود، در نظر گرفته شده است.

تبیین مساله و اهمیت موضوع

جغرافیای نوین با تکیه بر شناسایی نظامهای فضایی، به مثابه علمی کاربردی و چاره جو عمل می‌کند و مدعی ساماندهی عرصه‌های فضایی، با هدف توسعه و بهزیستی جوامع انسانی در

-
- 1 . geography of policy/ policies
 - 2 . public policy

مقیاسهای گوناگون است. از مهمترین این گونه عرصه‌ها، محیطهای روستایی است. بدین ترتیب، از اهداف بنیادین جغرافیای روستایی، ارزیابی قابلیت‌ها و محدودیتها، دخالت در فرایندهای تصمیم‌سازی و برنامه‌ریزی فضایی و نهایتاً، توسعه فضاهای روستایی است.

بنا بر تعریفی عام، توسعه روستایی رهیافتی برای بهبود زندگی اجتماعی- اقتصادی روستائیان- عمدتاً فقرا روستایی- است. این رهیافت که طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م که کاهش فقر و نابرابریهای ناشی از آن به ادبیات توسعه راه یافته و مورد اقبال کارشناسان رفیع نابرابریهای ملی و بین‌المللی قرار گرفته بود، بر تسری منافع توسعه به فقیرترین افراد جامعه روستایی تاکید داشت (دیکسون، ۱۹۹۰، ص ۵۶). از آنجا که طی این دوره زمانی، توجه این رویکرد و رویکردهای همانند بیشتر معطوف بر جنبه‌های رشد اقتصادی بود، در دهه‌های بعدی، جنبه‌های اجتماعی- فرهنگی و سپس محیطی- اکولوژیک به این مباحث اضافه و به ترتیب، رویکردهای توسعه همه جانبه و توسعه یکپارچه و بالاخره، توسعه پایدار روستایی مطرح گردید. آنچه که در تمام این رویکردها تا حد قابل توجهی مغفول مانده بود، توجه به وضعیتهای درون- روستایی، بویژه جایگاه و وضعیت زنان در محیطهای روستایی بود. بدینسان، همچنان اقشار و گروههایی از جامعه روستایی، بویژه زنان روستایی، همچنان از دایره شمول برنامه‌های مرتبط با این رویکردها، خارج ماندند. آنچه که این گونه نارسائیها را تشدید می‌کرد، عرصه‌های تنگ آداب سنتی، کنترل اجتماعی و نگاههای مردسالارانه در جوامع روستایی بود. بررسی این مسائل در قالب مطالعات جغرافیایی، به شاخه‌ای تازه به نام جغرافیای جنسیت منجر شد که بویژه در چارچوب مطالعات روستایی به بررسیهای دامنه داری انجامید.

بدین ترتیب، مطالعه جایگاه زنان در محیطهای روستایی و مسائل و محدودیتهای پیش رو برای فائق آمدن بر نابرابریهای اجتماعی- اقتصادی میان مردان و زنان، به منظور دستیابی به توسعه متوازن روستایی در دستور کار برخی جغرافیدانان قرار گرفته است. آنچه که این گونه کوششهای علمی را می‌تواند معنادارتر سازد، کوشش در راستای دخالت هرچه بیشتر در فرایندهای تصمیم سازی و راهبری همگانی- به مفهوم مطرح در این مقاله- است. بر این اساس، این مقاله با تکیه بر بررسی همه جانبه مطالعات موجود و با رویکردی انتقادی، در پی دستیابی به اهداف زیر است:

- دامنه عینی و ذهنی ورود جغرافیدانان به عرصه راهبری همگانی تا کجاست؟ و در این ارتباط،
- جایگاه بررسی در باره مسائل جنسیتی در جغرافیا و بویژه مطالعات جغرافیای روستایی چیست؟ و بدین ترتیب،
- اهمیت مطالعات جنسیتی در بستر سازی برای دستیابی به توسعه روستایی کدام است؟

جغرافیا و جنسیت

مساله زنان را که از اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰م به طور جدی مطرح شد، در آغاز به طور کلی به نابرابری (جنسیتی) در بهره مندی از فرصتهای یکسان با مردان در فرایند توسعه نسبت می دادند (بوسراپ، ۱۹۷۰). از این رو، تصور عمومی این بود که بایستی بستری فراهم آید تا زنان صرفاً ذینفعان منفعل در فرایند توسعه نباشند، بلکه به عنوان مشارکت جویان فعال در این فرایند نقش ایفا کنند. برای فائق آمدن بر این مساله مبتنی بر نابرابری، کنفرانس بین المللی توسعه جمعیت^۱ در ۱۹۹۴م و چهارمین کنفرانس جهانی زنان^۲ در ۱۹۹۵م، زمینه ساز اعمال مقولات جنسیتی در برنامه های جمعیتی و توسعه ای شدند. در کنفرانس جهانی زنان (۱۹۹۵م) توانمندسازی زنان به عنوان ابزاری برای پل زدن بر فاصله نابرابر بین زنان با مردان مورد تاکید قرار گرفت (اوکوناده و دیگران، ۲۰۰۵، ص ۳۷). بنابر نظر سارا لانگوه^۳ (۱۹۹۱م)، توانمندسازی زنان مستلزم روندی از چرخه مرتبط از پنج سطح مختلف، شامل رفاه، دسترسی، خودآگاه سازی، مشارکت و کنترل استوار بود که در چارچوبی مرتبط، هر یک زمینه ساز دیگری بشمار می رفت. در مسیر این روند، زنان می بایست در وهله نخست نسبت به آگاه شدن از توانمندی خود نسبت به (مثلاً) دسترسی به رفاه و در جاهایی که مزیت های نسبی دارند، نظیر جایگاه آنان در تغذیه^۴، تهیه مواد غذایی^۵ و ایجاد درآمد^۶، حساسیت نشان دهند (ص ۳۷). در این راستا، زنان بایستی:

- از توانمندیها و منابع متنوع موجود در محیط خود آگاهی یابند و به آنها دسترسی یابند؛
- در فعالیت به جدیت بیشتر وادار شوند؛
- در مقابل نظام اعتقادات، باورها و تابوهای نادرست که دسترسی آنها را به منابع محدود می سازند، بایستند؛
- به تحرک واداشته شوند و به مشارکت جویی کامل در تمام مراحل برنامه توسعه ای که آنها را هدف می گیرد، ترغیب شوند؛ و
- تا حد ممکن موقعیتهای اقتدار/ قدرت را در دست گیرند، بدون آنکه تحت امر مردان یا تسلط آنان (در اداره امور و تصمیم گیری) باشند (اوکوناده و دیگران، ۲۰۰۵، صص ۳۷-۳۸).

-
- 1 . International Conference on Population Development (ICPD)
 - 2 . Fourth World Conference on Women (FWCW)
 - 3 . Sara Longwe
 - 4 . nutritional status
 - 5 . food supply
 - 6 . income generation

در سالهای اخیر، بررسیهای جنسیتی در عرصه وسیع مطالعات روستایی از جایگاه ویژه ای برخوردار شده است. لیتل و پانلی (۲۰۰۳م) معتقدند، این بررسیها در کشورهای توسعه یافته عمدتاً چهار حوزه موضوعی را در بر داشته‌اند: واحد روستا، کار و فعالیت، محیط و جنسیت (ص ۲۸۱). در ارتباط با کار و فعالیت، با وجود بی تفاوتی طیف وسیعی از این کشورها در آغاز نسبت به مطالعات جنسیتی و کار در باره جنسیت، بزودی راه برای جهت گیری تحقیقاتی شدیداً کاربردی، متنوع و پرتنوع در مطالعات روستایی هموار شد. بررسی این مطالعات نشان می‌دهد که مراحل بنیادینی در روند گسترش بررسیهای جنسیتی قابل تشخیص است و این گونه بررسیها از مفهوم سازی زندگی روستایی به عنوان "منبع" برای خلاقیت، کارآیی و منازعه بر سر نقشهای جنسیتی، به سوی در نظر گرفتن روستایی به عنوان عنصر یکپارچه در ساخت عینی هویتهای جنسیتی و به شیوه‌هایی که روستاییان به ایفای نقش می‌پردازند و در چانه زنیها دخالت می‌کنند، تغییر موضع داده‌اند (لیتل و پانلی، ۲۰۰۳، همانجا).

تحلیل‌های جنسیتی جوامع روستایی و جنبه‌های اقتصادی آنها در دهه‌های اخیر به نحو چشمگیری رو به افزایش داشته است. در حالی که نخستین اشارات به تفاوت‌های موجود میان مردان و زنان در بررسی جغرافیایی جوامع معین- و البته به همین نحو مطالعات منتخب مردم شناختی و جامعه شناختی)- با تاکید بر نوع جنسیت استوار بود، از دهه ۱۹۷۰م به عنوان مطالعات علمی و عمل گرایانه فمینیستی با تاکید بر تفاوتها و نابرابریهای جنسیتی همراه شد (همانجا).

اثر داویدف و همکاران (۱۹۷۶م) نقطه عطفی در مطالعات روستایی بشمار می‌رفت، چراکه جوامع غربی را برحسب ایدئولوژی غالبی معرفی می‌کرد که مطابق آن، مردان در راس یک "سلسله مراتب طبیعی" قرار می‌گرفتند و زنان به عنوان زحمتکشان خانگی نگهدارنده زندگی و تشکیلات اجتماعی (مانند خانواده، جماعت و روستا) بشمار می‌رفتند. از آن پس، مجموعه جریانات نظری (تئوریک) انگیزه ای شد برای طیفی از مطالعات واندیشه ورزیهای علمی- دانشگاهی. در آغاز، نظریه نقش جنسیتی^۱ به نرمی و بدون ورودی انتقادی، به توصیف انتظارات و سهم مردان و زنان پرداخت، حال آن که پس از آن، فمینیستهای سوسیالیست با تکیه بر نظریه روابط جنسیتی^۲، به انتقاد از نابرابریهای موجود در فعالیت کشاورزی طی دهه‌های ۱۹۸۰ و اوائل دهه ۱۹۹۰م پرداختند. و بالاخره، در سالهای اخیر، نظریه فراساختارگرا و فرامدرن در مطالعات جنسیتی و جغرافیای روستایی به نحوی گسترده در زمینه چگونگی ساخت پذیری هویتها و نقش پذیری

-
- 1 . gender role theory
 - 2 . gender relations theory

جنسیتی و این که این هویتها و نقشها چگونه مورد منازعه قرار می‌گیرند و حتی گاهی از نو سر بر می‌آوردند، ساختار مطالعات بعدی را تشکیل داد (لیتل و پانلی، ۲۰۰۳، صص ۲۸۲-۲۸۶). یکی از مسائل پی‌رو، پیوسته توانمندی زنان در نقش‌پذیری عمومی آنها بوده است. برای آنکه توسعه پایدار از طریق توانمندسازی تحقق یابد، زنان بایستی در گروههای کارکردی سازمان دهی شوند. رهبری این گونه تشکلهای باید تاثیرگذار باشد، زیرا رهبری اثرگذار بر چگونگی کسب قدرت و ویژگیهای اجتماعی- اقتصادی رهبران و چگونگی توانمندی آنها در اداره و جلب همیاری و اهداف گروهی تاکید دارد (همانجا، ص ۳۸).

جغرافیا و راهبری عمومی

جغرافیدانان برای درک صحیح مسائل توسعه نامتوازن، از جمله معضل نابرابریهای جنسیتی، نه تنها به شناخت جدی مسائل نیازمندند، بلکه برای کافی بودن فعالیتهای علمی آنان، ورود به مباحث جدی راهبری ضروری است. با این وجود، واقعیت این است که گرچه پیوسته از جغرافیای کاربردی و کاربرد جغرافیا یاد می‌شود، اما جغرافیدانان کمتر خود را به حوزه راهبری همگانی (عمومی) نزدیک می‌کنند و بدینسان، عرصه راهبری همگانی در نزد بسیاری از جغرافیدانان عرصه ای کم‌شناخته شده بشمار می‌رود. از این رو، در سالهای اخیر جغرافیای راهبری^۱ به مثابه شاخه ای درگیر از جغرافیا در حوزه توسعه و مطالعات نابرابری، بویژه نابریهای جنسیتی، مطرح شده است. مساله این است که بدون دخالت جغرافیدانان در فرایندهای راهبری همگانی، نه تنها نقش و کارآمدی آنان در چاره جویی برای مسائل پیش روی جوامع به سرانجام نخواهد رسید، بلکه مطالعات نابرابری- از جمله نابرابری جنسیتی- در بالاترین سطح، مطالعاتی شناختی باقی مانده و در پیوند به روندهای چاره جویی، بویژه از طریق راهبری عمومی، ناکام خواهند ماند.

البته، برخی جغرافیدانان بدون توجه به جنبه‌های ویژه جغرافیای راهبری یا جغرافیای سیاستگزاری، بر این عقیده‌اند که هر جنبه ای از مطالعات ایشان در جغرافیای انسانی در هر حال، به نوعی به طور بالقوه به عرصه راهبری مرتبط است. این عده یا اهمیت راهبری را به درستی دریافت نمی‌کنند و یا اهمیت و اعتبار آن را به نحوی غیرکارشناسی تقلیل می‌دهند. مارتین (۲۰۰۱م) در این باره می‌نویسد، بعضی از جغرافیدانان اصولاً با استفاده از عنوان شاخه جغرافیای راهبری مخالفت می‌ورزند و استدلال می‌کنند که آنچه در این ارتباط مطرح می‌شود، همان مباحث جغرافیایی مطرح در دهه ۱۹۷۰م است که به لباس دیگری درآمده است (ص ۱۸۹). همو

خبر می‌دهد که عده ای دیگر از جغرافیدانان به نادرست و از سر بی مسئولیتی، به این بهانه که مقوله راهبری اصولاً به عرصه حکومتی و نهادهای دولتی مربوط می‌شود، این گونه رویکرد به جغرافیا را مردود می‌دانند (همانجا).

در همین ارتباط، الکساندر مورفی^۱ (رئیس انجمن جغرافیدانان امریکا در سالهای ۲۰۰۳-۲۰۰۴م) طی فراخوانی از چهار جغرافیدان برجسته جهان^۲، به این پرسش پرداخته است که چرا دانش جغرافیا و جغرافیدانان به نحو بایسته و شایسته، در مباحث امور عمومی جامعه دخالت داده نمی‌شوند؟ آیا این نقصان به خاطر بی توجهی جغرافیدانان به مسائل روز جامعه است؟ یا این که شرائط اجتماعی موجب بی اعتنائی به قابلیت‌های جغرافیا شده است؟ بالاخره، جغرافیدانان برای خروج از این تنگنا، چه اقداماتی باید در پیش گیرند؟ آنچه آشکار است، جغرافیدانان در پاسخ یا باید به مقولات خاص همچون راهبری همگانی و یا به عرصه موضوعی مانند اثربخشی فعالیتهای انسانی بر محیط بپردازند (مورفی، ۲۰۰۵، ص ۱۶۶). اگرچه این چهار جغرافیدان برخلاف نظر مورفی و با توجه به تجربیات شخصی خود، هر یک پاسخی متفاوت به این پرسشها داده‌اند، اما بر سر این که جغرافیدانان عمدتاً در دو عرصه جهانی توسعه بین المللی و معضلات محیطی، آنهم در حوزه اقدامات دولتی در عرصه همگانی، فعال بوده‌اند، اتفاق نظر داشتند (مورفی، ۲۰۰۵، صص ۱۷۴-۱۷۶).

از همین رو، برخی دیگر از جغرافیدانان مسائل عرصه راهبری همگانی را عرصه ای سیاسی و بیشتر به جغرافیای سیاسی مربوط دانسته‌اند. البته عرصه راهبری همگانی اصولاً به حوزه مباحث توسعه مرتبط است و قاعدتاً عرصه ای بسیار گسترده را شامل می‌شود و بدینسان، از حوزه تنگ جغرافیای سیاسی و کارشناسان آن، بویژه بدانگونه که در کشور ما معرفی شده است، بسیار متفاوت و برای آن تقریباً بیگانه است. در همین راستا، به عنوان نمونه، هوگارت (۱۹۹۶) از جمله جغرافیدانانی است که معتقدند، جغرافیای راهبری/سیاستگذاری را بایستی از جغرافیای سیاسی مجزا کرد، چراکه حوزه مباحث جغرافیای سیاستگذاری به مراتب گسترده تر از جغرافیای سیاسی و آموزه‌های متعارف آن است (ص ۱۱۰).

کم کاری جغرافیدانان در پرداختن به موضوعات مرتبط با راهبری همگانی به صورت روندی جهانی مطرح است. دورین مسی^۳ (۲۰۰۱) در چارچوب مقوله تفاوت‌های شمال- جنوب و در ارتباط با بریتانیا گوشزد می‌کند که کارهای نظری (تئوریک) در جغرافیا در باره مساله روندهای

1 . Alexander Morphy

2 . این ۴ تن عبارت بودند از: B.L. Tumer I .H.J. de Blij و Ruth Wilson Gilmore .Derek Gregory

3 . Doreen Massey

نامتوازن توسعه منطقه‌ای اثربخشی ناچیزی در تدوین برنامه‌های سیاسی و سیاستگزاری آن سرزمین داشته است (صص ۵-۶). او در همین ارتباط ابراز می‌دارد که جغرافیا در پرداختن به مقولات تخصصی خود به اعتماد به نفس بیشتری نیاز دارد، زیرا در سرشت این علم قابلیت‌هایی وجود دارد که می‌تواند در تبیین و تدوین سیاستها و فرایند سیاستگزاری نقش بیشتر و بهتری ایفا کند. مسی دو عنصر از عناصر مرتبط با توانمندی (جغرافیا در این زمینه) را متذکر می‌شود: نخست، یکپارچگی جغرافیای طبیعی و انسانی و دیگر، جایگاه و نیاز به فرمولبندی مفاهیم چندبُعدی سیاسی و عمومی فضا (ص ۷).

آشکار است که جغرافیا به عنوان علمی منتقد نسبت به رویدادهای اجتماعی، وظیفه‌ای اخلاقی- انسانی^۱ دارد تا به مباحث و مسایل راهبری همگانی بپردازد. در این راستا، جغرافیا و جغرافیدانان وظیفه دارند، دانش خود را نسبت به جامعه، اقتصاد و محیط- در مقیاسها و سطوح مختلف- گسترش داده، به تعمیق آن بپردازند (از جمله نگاه شود به: کلوک، ۲۰۰۲ و موریسون، ۲۰۰۶). دورین مسی (۲۰۰۵م) جغرافیدان اندیشمند، در کتاب اخیر خود، پیوسته بر مسئولیت در روابط اجتماعی جاری در جامعه که به تولید فضا و معنابخشی به آن نقش اساسی دارد، تاکید می‌ورزد. در همین ارتباط، لفیور^۲ (۱۹۹۱) در چارچوبه ادراکی خود معتقد بود که اختیار مفهوم فضا به عنوان مولفه‌ای مستقل و جدا از ساختار مناسبات اجتماعی، نادرست است. در واقع، فضای اجتماعی اصطلاحی است که لفیور برای درک صورتبندی فضایی تمام مناسبات اجتماعی به کار می‌گرفت (۱۹۹۱، ص ۶۵ به بعد)^۳. در همین راستا، مارتین (۲۰۰۱) می‌پرسد، اگر چنین اتفاقی نیافتد، یعنی جغرافیدانان نتوانند در راهبری همگانی نقش پذیر باشند، علم ما در بهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی و محیطی و به سخن کوتاه، در بهبود زندگی اجتماعی گروههای انسانی به چه کار دیگری خواهد آمد؟ (ص ۱۹۰). همو تاکید می‌ورزد که پیشبرد رفاه اجتماعی- اقتصادی می‌بایستی یکی از اهداف بنیادین جغرافیا باشد؛ انگیزه نخستین می‌بایستی تغییر جهان باشد، نه صرفاً تحلیل آن (همانجا؛ ضمناً نگاه شود به مارکوزن، ۲۰۰۱). این امر چندین معنا دارد: این رویکرد ما را وا می‌دارد، تا نابرابریها و بی عدالتیها را نشان دهیم و به تحلیل ریشه‌های آنها بپردازیم و در این میان، نقش و جایگاه نظامهای اقتصادی- سیاسی که زمینه ساز آنها می‌شوند و

1 . moral duty

2 . Henri Lefebvre

3. در پرداختن به مقولاتی همچون فضا و فضای اجتماعی، چگونگی تولید آن و چیستی آن در جغرافیا و نیز جغرافیای جنسیت، مراجعه به اثر ارزشمند آنری لفیور - فیلسوف، جغرافیدان و نظریه پرداز اجتماعی فرانسوی- که تاکنون مورد بی مهری جغرافیدانان کشور بوده است، می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

یا در مسیر تعدیل آنها گام برمی‌دارند، به مطالعه دست یازیم. در همین راستاست که راهبریهایی جاری و اقدامات مرتبط با سیاستگزاری و پیامدهای آنها قابل ردیابی و ارزیابی هستند. این چنین است که جغرافیدانان قادر خواهند بود در روندهای تصمیم‌سازی در همه مقیاسها و سطوح با هدف ایجاد شکلهای مناسب‌تر و اثرگذارتر راهبری، دخالت کنند. در واقع، در همین بستر است که عرصه تئوری و عمل می‌تواند درهم آمیزد (ضمناً نگاه کنید به پک، ۲۰۰۳).

واقعیت این است که زمینه سازی برای راهبری همگانی به مثابه بسترسازی ترغیب کنش متقابل بیشتر بین دولت و جامعه مدنی، عنصری رو به اهمیت در سیاستهای فقرزدائی و گسترش خدمات بهتر بهداشتی، آموزشی و رفاهی در بین بی چیزان و کم چیزان بشمار می‌آید. برای تبیین نابرابریهای محلی و پیشبرد اقتصاد روستایی، جوامع محلی و خدمات همگانی، دولتها می‌بایستی فضای همگانی تازه‌ای را ایجاد نمایند که به نحوی طراحی/ بستر سازی شود که آحاد جامعه، بویژه کم چیزان روستایی را هرچه بیشتر در برنامه‌ریزی، اجرای برنامه‌ها، اداره امور، مدیریت و نظارت فعالیتهای همگانی/ عمومی دخالت دهند. حال آن که به جای بسترسازی/ تسهیل همیاری در سطح محلی باید کوشید تا این‌اندیشه که مردم باید با یکدیگر کار کنند و به یکدیگر کمک کنند، به واسطه جابجایی فضای همگانی/ عمومی جدید از شرایط سیاسی، فرهنگی و محیطی که در آن کنش متقابل تحقق می‌یابد، دست کم گرفته شده است (بویر، ۲۰۰۵، ص ۴۷۵).

با این وجود، در سالهای اخیر تحقیقات کاربردی پر دامنه‌ای در جغرافیا، بویژه جغرافیای اجتماعی، دربارهٔ مسائل راهبری همگانی به انجام رسیده است (مسی، ۲۰۰۰؛ مارتین، ۲۰۰۱؛ مسی، ۲۰۰۲؛ دورلینگ و شاول، ۲۰۰۲؛ ایمری، ۲۰۰۴؛ لی، ۲۰۰۵). با وجود این تاکید و توجه، بسیاری از جنبه‌ها از دید جغرافیدانان مخفی مانده است و در واقع، جغرافیدانان - به گفته راشل پین^۱ - نتوانسته‌اند، مواد و داده‌های قابل اعتنائی در این زمینه به دست دهند (ص ۲۵۰).

در واقع، تحقیق در زمینه راهبری به گفته وارد^۲ (۲۰۰۵)، تنها به معنای همکاری علمی- تحقیقاتی با سیاستگذاران رسمی نیست (وارد، ۲۰۰۵، ص)، بلکه این تحقیقات پرداختن به نهادهای غیررسمی و افراد و اقشار متأثر از سیاست‌گذاریهای معین را نیز طلب می‌کند؛ به سخن دیگر، این گونه تحقیقات بایستی با اثربخشی فوری بر راهبری اجتماعی^۳ همراه باشد (پین، ۲۰۰۵، ۲۵۰).

-
1. Rachel Pain
 - 2 . Ward
 - 3 . social policy

مطالعات جنسیتی و توسعه روستایی

هویت جنسیتی

برای زمینه سازی به رویکردی کارآمد به مسائل راهبری همگانی در عرصه جنسیتی، رویکرد اجتماعی در جغرافیا، یا چارچوبه‌های جغرافیای اجتماعی توصیه می‌شود. در خصوص هویت جنسیتی مجموعه‌ای از خصوصیات مرتبط با زنان روستایی تعریف شده که در مورد مردان کمتر قابل بحث است. نگاه عمیق‌تر به زندگی گروهی از جامعه روستایی که به عنوان "قشر بی‌صدا" یا "گروه فراموش شده" شناسایی می‌شوند، بعنوان بخشی از این فرهنگ منجر به جریان‌سازی علمی و جلب توجه دانشگاهیان به تجارب زنان روستایی گردید. علاوه بر این تاکید بر مطالعات "هویت‌شناسی روستایی" توجه جغرافیدانان روستایی را به طبقه بندی جدیدی فراتر از طبقات اقتصادی و اجتماعی جلب کرد و بدین ترتیب "مطالعات هویت‌شناسی جنسیتی" در پژوهشهای جغرافیدانان جایگاه ویژه‌ای یافت. تجارب هویت‌های جنسیتی روستایی که توسط جغرافیدانان مطالعه می‌شود بشدت از مباحث مربوط به ساختارهای فرهنگی و نمودهای عینی آن در روستا نشأت می‌گیرد.

در اینجا نکته مهم درک و تشخیص این بحث کلیدی است که هویت جنسیتی در نواحی روستایی چندگانه و سیال است. ویژگیهای مکانی و ساختارهای حاکم در روستا انعکاسی از قوانین اجتماعی، آداب و رسوم، هویت و نقش‌های جنسیتی است. افراد جهت حفظ تعلق به جامعه روستایی می‌باید احساس غالب زن بودن یا مرد بودن حاکم را بپذیرند. سرپیچی از این امر پذیرش در درون جامعه روستایی را با تهدید روبرو می‌سازد. البته، هویت ماهیتی پویا دارد و هر رابطه‌ای بین جنسیت و پذیرش می‌تواند در طول زمان تغییر یابد.

مباحث مربوط به رویکرد جنسیتی در مطالعات روستایی مجموعه‌ای از موضوعاتی را در برمی‌گیرد که نه تنها اثرات ساختارها در شکل‌گیری هویت جنسیتی روستایی مطالعه می‌شود، بلکه بر این نکته که چگونه این ساختارها و عقاید منشعب از آن بر موضوعاتی همچون استفاده زنان و مردان از فضاهای درون جوامع روستایی و منابع موجود در آن و همچنین بر ماهیت جنسیتی اشتغال روستایی اثر می‌گذارد، تاکید دارد (بریانت، ۱۹۹۱). این مباحث در فضاهای یکپارچه‌ای که ما آن را روستا می‌نامیم مطرح می‌شوند.

تلاشهای فراوانی در رابطه با ارائه پاسخ به مباحث غالب در رابطه با هویت جنسیتی صورت گرفته که از مکانی به مکان دیگر متفاوت است لیکن آنچه که در همه آنها مشترک است، این واقعیت است که هویت جنسیتی به طور مداوم و به صورت چرخشی توسط تجارب روزانه و عکس‌العملها نسبت به شرایط موجود در نواحی روستایی باز تولید و نهادینه می‌شود و چنین تحلیلی به

برقراری ارتباط بین ساختارهای فرهنگی و اجتماعی زندگی روستایی و جنبه‌های خاصی از نقشها و روابط جنسیتی در درون این ساختارها کمک می‌کند. بنابراین، لازم است که در مطالعات مربوط به جغرافیای روستایی هویت جنسیتی را لحاظ کرده و مورد تفسیر قرار دهیم. همچنین نباید اجازه داد که برخی نابرابریهای اساسی و نهادینه شده در نواحی روستایی مورد غفلت قرار گرفته و امری عادی تلقی شود. این امر علاوه بر این که می‌تواند فهم ما را در باره جنسیت و تجارب زنان روستایی در رابطه با نابرابریهای موجود شکل دهد، قادر خواهد بود که اصلاحات متعددی را در جامعه روستایی رقم بزند.

جنسیت و واحد تحلیل در مطالعات توسعه روستایی

اگر چه طبقه بندیهای رایج مانند طبقه شغلی، نژاد و کاست بیشتر بعنوان یک واحد تجزیه و تحلیل در مطالعات روستایی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما جنسیت بویژه زنان می‌تواند به عنوان یک واحد تجزیه و تحلیل مجزا و یک طبقه تجربی گروهی متمایز به حساب آید (اگاروال، ص ۴). اگر چه این واحدهای تجزیه و تحلیل اخیر (طبقه، نژاد و کاست) در فهم تغییرات و تداوم روند قشربندی روستایی و پویایی واقعیتهای اجتماعی جامعه زراعی با ارزش هستند، اما این مطالعات، بدلیل غفلت از توجه به موقعیت زنان در شکل‌گیری طبقه و گذار اجتماعی از جامعه کشاورزی تصویری ناقص و تورش دار را ایجاد می‌کند. از این رو، در هر لایه از سلسله مراتب روستایی، زنان نقش خاص باز تولید اجتماعی (تجدید نسل) و تولید اقتصادی را بر عهده دارند. نقشهای اجتماعی و اقتصادی آنان توسط ارزشها، هنجارها و آداب و رسوم اجتماعی شکل گرفته و به آنان موقعیت نازل اجتماعی را بخشیده است. حتی چنانچه زنان و مردان به سلسله مراتب و طبقه اجتماعی یکسانی تعلق داشته باشند ممکن است بطور متفاوتی توسط تغییرات تکنولوژیکی و اولویتهای توسعه در جوامع زراعی تحت تاثیر قرار گیرند، تغییراتی که به مردان سود می‌رساند می‌تواند به نفع زنان نباشد و حتی وضعیت آنها را بدتر کند.

در مطالعات جغرافیای روستایی در ایران، زنان به ندرت به عنوان یک قشر کشاورز در نظر گرفته شده‌اند و به همین ترتیب، مطالعات اندکی جنسیت را به عنوان یک مقوله ویژه جهت تجزیه و تحلیل به کار گرفته‌اند و در نتیجه، این مهم در سیاست‌گذارها و راهبریهای همگانی جایگاهی کم‌رنگ یافته است. نقش زنان و موقعیت آنها در فرایند گذار اجتماعی جامعه روستایی، شکل‌گیری نهادهای اجتماعی و شرایط غالب تولید، اثرات مازاد انباشت سرمایه و سرمایه گذاری و نوگرایی و تجاری شدن کشاورزی بر زنان و نهایتاً راهبری همگانی در ارتباط با جایگاه زنان به

شدت مورد غفلت واقع شده است. کلیشه‌های مربوط به نقش جنسیتی از طریق فرایند اجتماعی شدن در درون خانواده و سایر نهادهای مرتبط جامعه شکل می‌گیرد.

طبیعت، زمین و جنسیت

سالهای اخیر همانطور که وات مور (۱۹۹۹، ص ۲۳) اشاره می‌کند، عصر آگاهی و طرح مجدد مباحث و سؤال در باره "طبیعت" در درون جغرافیای انسانی انتقادی است. این مباحث که توسط طیف گسترده‌ای از اندیشمندان و سیاستگذاران مطرح شده موجب شد که جغرافیدانان نگاه دوباره‌ای به روابط بین دنیای "طبیعی" و دنیای "اجتماعی" بیاندازند و در راستای تشریح پدیده‌ها روشهایی را که از طریق آن دو گانگی بین طبیعت / اجتماع تداوم می‌یابد را زیر سؤال بردند. واقعیت این است که تغییر رویکرد در باره ارتباط بین طبیعت و جامعه برای باز سازی مفاهیم جنسیتی از محیط، چشم‌انداز و مجموعه تجاربی که از طریق آن چنین مفاهیمی باز تولید می‌شود حائز اهمیت فراوانی است.

رز (۱۹۹۲) از این بحث می‌کند که جفتهای متضاد مثل طبیعت/فرهنگ و روستا/شهر به سایر دو انگاریهای ساخته شده در درون تفکرات جغرافیای انسانی وابسته است. این مباحث در اینجا بدینگونه مطرح می‌شود که جنسیتی شدن عرصه‌های فرهنگ / طبیعت - وابسته دانستن زن به حوزه طبیعت و مرد به حوزه فرهنگ - در تفسیر و تبیین چشم‌انداز محیط روستایی منعکس شده است (لیتل، ۲۰۰۲، ص ۴۹). ساجرز براین نکته اشاره دارد که ارتباط مردان با زمین به موازات ایدئولوژی مرد سالارانه‌ای است که بین زن و شوهر وجود دارد. سروری مرد بر زمین می‌باید با توجه همراه باشد، اگر او از زمینش و دامش مراقبت نکند، آنها علیه او طغیان خواهند کرد. این وابستگی نیازمند این است که کشاورز مراقب زمین (و همچنین همسرش) باشد در غیر اینصورت آنها در برابرش سرکشی خواهند کرد. ساجرز معتقد است که به نظر نمی‌رسد روابط بین کشاورز و زمینش خود بخود بوجود آمده باشد بلکه برای درک و کنترل زمین توانایی خاصی لازم است، در میان کشاورزان این توانایی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و الزاماً این تواناییها قابل آموزش و اکتسابی نیست و باید در خون و ذات افراد وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد اعتقاد اینکه دهقانان و کشاورزانی که در درون خانواده کشاورز متولد شده‌اند کشاورزان بهتری هستند، بخشی از این باور سرچشمه می‌گیرد که چنین مردانی نسبت به افرادی که بعدها در زندگی خود به کشاورزان ملحق شده‌اند به طریقی به زمین نزدیکترند.

ساجرز نحوه ارتباط بین زنان و زمین را در مطالعاتش در بین خانوارهای فرانسوی مورد آزمون قرار داد، وی دریافت که زنان در مورد زمین به گونه‌ای سخن می‌گفتند که گویی آن را فضای

مردانه می‌دانستند و کار بر روی زمین را کاری مردانه می‌پنداشتند. در حالی که مردان ساختار هویت کشاورز بودن خود را در ارتباط با زمین و طبیعت تعریف می‌کردند، زنان هویت خود را در نوع رابطه با همسرانشان شکل می‌داند. از اینرو زنان در اداره مزارع نقش حاشیه‌ای داشتند، حتی در صورتی که خود به تنهایی زراعت می‌کردند - درک آنها این بود که در غیاب شوهر به جای او کار می‌کنند - و فاقد احساس مشترک - با مردان - نسبت به زمین بودند. حتی وقتی که زنان به طبیعت نزدیک‌ترند، این توانایی درک و کنترل بر طبیعت است که هویت مردان را به عنوان "کشاورز" تعریف می‌کند. ساجرز در مطالعاتش دریافت که مردان هم عمیقاً با زمین در ارتباط هستند و هم اینکه خود را رئیس و حاکم بر طبیعت می‌دانند (لیتل، ۲۰۰۲، ص ۵۹). بدین ترتیب، توانایی در کنترل بر طبیعت چه در سطحی وسیع و چه در چشم‌اندازهای زراعی روستایی، با هژمونی مردانگی سنتی و با قدرت مردان در رابطه با زنان وابسته و در هم تنیده است. یکی از مهمترین ابزارهای کنترل طبیعت کاربرد ابزار در اشکال نوین آن یعنی تکنولوژی است.

جنسیت و بازار کار روستایی

مطالعه ویژگیهای بازار کار روستایی و نحوه مشارکت زنان در آن و همچنین رابطه بین کارهای مزدی و غیر مزدی نقطه کانونی تمرکز بر زنان و جنسیت در درون مطالعات جنسیتی است. یکی از بارزترین ویژگیهای مشارکت اقتصادی زنان روستایی - متفاوت با مردان - دگرگونیهای فراوان آن در نواحی مختلف جغرافیایی و طبقات اجتماعی است. با در نظر داشتن این ملاحظات درباره ویژگیهای محلی، تغییرات ساختاری در بازار کار روستایی به کاهش انواع اشتغالاتی که به طور سنتی توسط مردان انجام می‌شد. منجر می‌شود. از بین رفتن بخشی از اشتغالات بخش کشاورزی اثرات جدی و بلندمدتی بر اشتغال مردان در نواحی روستایی به جا می‌گذارد. هر چند که عوامل کلی تر مانند شرایط کشاورزی و اقتصادی، تقاضا برای نیروی کار و دسترسی خانوارها به ابزار تولید بیشترین تاثیر را بر شرایط کار روستایی ایجاد می‌نماید.

مطالعات چندی نشان داده است که مشکلاتی مانند کاهش بهداشت عمومی، به خطر افتادن سلامت و فقر با افزایش بیکاری پیوند خورده است (لیتل، ۲۰۰۲: ۹۸). چنین شرایطی زمینه‌های ظهور خود اشتغالی در جوامع روستایی را فراهم می‌سازد اما این اشتغالات نیز بیشتر به سمت مردان گرایش دارد، چراکه زنان عمدتاً با کمبود سرمایه و تجربه برای راه‌اندازی این نوع از اشتغالات رو به رو هستند. توجهات اخیر در نحوه مشارکت زنان در تولیدات مواد غذایی در مزارع نشان می‌دهد که چگونه چنین اشتغالاتی بشدت بر اقلیم زراعی وابسته است. برای مثال در بریتانیا بحران اواخر دهه ۱۹۹۰ و اوایل ۲۰۰۰ در تولیدات کشاورزی به گسترش "بازارهای محلی

برای کشاورزان " منجر شد که این بازارها بیشتر به محلی برای عرضه تولیدات مزرعه و غذاهای فرآوری شده توسط زنان تبدیل شد .

پژوهشهای صورت گرفته در خصوص نحوه مشارکت زنان در بازار کار سنتی زراعی چه بصورت کارگر کشاورز و یا بعنوان همسر کشاورز دو نتیجه مهم و دور از انتظار را نشان داده است : اول اینکه کار زنان در مزرعه چه رسمی و یا غیر رسمی بشدت پنهان و نامرئی است. این کارها بیشتر غیر مزدی است و آنان بعنوان بخشی از وظایف "روزمره زندگی" حتی در مزرعه که کانون فعالیتهای اقتصادی است بدان می‌پردازند. دوم این که اغلب بین کار زنان در مزرعه و مسئولیتهای خانگی آنها تمایز اندکی وجود دارد . بر طبق مطالعاتی که در رابطه با فعالیتهای روزمره صورت گرفته، همسران کشاورزان تقریباً همیشه مسئول اکثر - اگر نه همه - کارهای خانگی در خانوار کشاورز هستند. آنها مسئول خرید، پخت و پز، نظافت و نگهداری از کودکان و سایر وظایف مرتبط با خانوار هستند و انتظار می‌رود که این مسئولیتهای را صرفنظر از اینکه چه کارهای دیگری در مزرعه انجام می‌دهند، ایفا نمایند چه اینکه این کارها به صورت همیشگی و یا اینکه بر حسب ضرورت بر عهده آنها گذارده شده باشد .

هنگامی که زنان در خصوص رضایت شغلی مورد پرسش واقع می‌شدند، عموماً از محدود بودن دامنه انتخاب ابراز نارضایتی داشتند، با توجه به تعداد معدود فرصتهای شغلی محلی این شرایط زمینه پیشرفت زنان را از لحاظ دستمزد، شرایط کار و پیشرفت شغلی با مشکل روبرو می‌سازد و آنها را در برابر استثمار شغلی آسیب‌پذیر می‌سازد . پژوهشی در اروپا نشان می‌دهد که زنان جوان‌تر به خصوص آنهایی که از مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند به طور خاص تجربه مشکل‌تری دریافتن شغل مزدی دائم داشته‌اند و تنها گزینه موجود در منطقه اشتغالات مقطعی و بدون نیاز به مهارت بود که سطح دستمزد نیز در آن بسیار پائین می‌باشد (لیتل: ۱۹۹۱).

سخن پایانی

تا اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ مطالعات در خصوص فرصتهای شغلی و تجارب زنان روستایی عمدتاً در کانون توجه جغرافیدانان روستایی قرار داشت. پایداری و بیشترین مطالعات، پژوهشهایی بودند که بر اشتغالات پاره وقت در نواحی روستایی تاکید داشتند. بازسازی ساختاری اقتصاد محلی در حد بالایی منجر به جایگزینی اشتغالات پاره وقت و موقت به جای اشتغالات تمام وقت و دائم شده است. این در حالی است که مطالعات نشان داده که اینگونه اشتغالات از امنیت شغلی، دستمزد، ارتقاء کیفی و بازآ «وزی کمتری نسبت به اشتغالات تمام وقت برخوردارند. همچنین بسیاری از کارهایی که توسط زنان انجام می شود به شکل کارهای تکراری، خسته کننده و غیر ماهرانه است. بنظر می رسد زنان روستایی در مقایسه با مردان و یا زنان شهری در کارهای حرفه ای و مدیریتی مشارکت کمتری دارند. در مجموع مسئولیتهای خانگی و اجتماعی زنان، فعالیتها و علائق سایر اعضای خانوار، نقطه نظرات خانواده به خصوص اعضای مذکر و همچنین فرمایان و جامعه محلی بر زمینه های عملی و ایدئولوژیک اشتغال زنان اثر می گذارد. همچنین بافتهای فرهنگی - اجتماعی نیز بر نحوه کار زنان تاثیرگذار است. تجارب جامعه شناسی نشان می دهد که قرار دادهایی وجود دارد که ریشه در شبکه خویشاوندی دارد. این اصول و قراردادهای اختیاری تعیین می کنند که در میان زنان، چه کسانی می توانند کار کنند و در چه فعالیتهایی می توانند مشارکت نمایند. لذا این واقعیتی است که شبکه های خویشاوندی متفاوت در کشور نقش های متفاوت اقتصاد را برای زنان بر اساس سن، موقعیت تاهل و جایگاه آنها در خانواده پدری و همسر ظاهر می سازند (خانی، ۱۳۷۵، ص ۸۰). در نهایت مطالعه حاضر بر این نکته تاکید دارد که چگونه تجارب زنان در اشتغالات مزدی انعکاسی از بازار کار روستایی است و در عین حال قویاً تحت تاثیر روابط جنسیتی درون خانوار و ساختارهای مرد سالاری و هویت زنانه قرار دارد.

منابع

- (۱) خانی، فضیله (۱۳۷۵) جایگاه و نقش اشتغال زنان در فرایند توسعه روستایی، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس؛
- (۲) سعیدی، عباس، مبانی جغرافیای روستائی، سمت، چاپ دهم، تهران، ۱۳۸۸؛
- 3) Agarwal, Bina(1988): Neither Sustenance nor Sustainability: Agricultural Strategies, Ecological Degradation and Indian Women in poverty in Structures of
 - 4) Boserup, E. 1970. Women's Role in Economic Development. Oxford: Oxford, 3rd edition;
 - 5) Bowyer, Tim, Public Space, Inequality and Health: Interaction and Social Welfare in Rural Peru, International Relations 2005; vol. 19, no. 4, pp. 475-492; Bryant, L. :(1999) Body politics at work: exploring gender and sexuality in constructions of occupation in agriculture , paper presented to the Gender and Transformations in Rural Europe conference, university of Wageningen, The Netherlands, October 1999;
 - 6) Cloke, P. 2002: Deliver us from evil? Prospects for living ethically and acting politically in human geography. In: Progress in Human Geography 26, 587-604;
 - 7) - Coole, D (1997) Feminism without nostalgia, radical philosophy, 83:17-24
 - 8) Davidoff, L., J. L'esperance and H. Newby (1976): Landscape with figures: home and community in English society, in: J. MITCHELL & A. OAKLEY (Eds) The Rights and Wrongs of Women (London, Penguin).
 - 9) - Dixon (1990): Rural development in the third world ,Rutledge publication;
 - 10) Dorling, D. and Shaw, M. 2002: Geographies of the agenda: public policy, the discipline and its (re)turns. In: Progress in Human Geography 26, 611-28.
 - 11) McDowell, Linda: Doing Gender: Feminism, Feminists and Research Methods in Human Geography, in: Transactions of the Institute of British Geographers, New Series, Vol. 17, No. 4 (1992), pp. 399-416;
 - 12) Falah, G.-W. and Nagel, C. 2005: Geographies of Muslim women. Gender, religion and space. New York: Guilford Press.
 - 13) Fourth World Conference on Women (FWCW), 1995. Platform for Action and the Beijing Declaration. Beijing, China: 4-15 September;

- 14) Hoggart, K. 1996: All washed up and nowhere to go? Public policy and geographical research. in: Progress in Human Geography vol. 20, pp. 110–22;
- 15) Imrie, R. 2004: Urban geography, relevance and resistance to the 'poliy turn. Urban Geography 25, 697-708.
- 16) International Conference on Population Development (ICPD). 1994. United Nation – Report of ICPD. Cairo: 5 – 13 September;
- 17) Jamie Peck: Geography and public policy: mapping the penal state, in: Progress in Human Geography vol. 27, No. 2 (2003) pp. 222–232;
- 18) Lee, R. 2002: Geography, policy and geographical agendas - a short intervention in a continuing debate. In: Progress in Human Geography 26, 627-28.
- 19) Lefebvre, H.: Production of Space, transl. by D. Nicholson-Smith, Blackwell, Oxford, 1991;
- 20) - Little, Jo (2002) Gender and Rural geography, Pearson Education press.
- 21) Little, J. and R. Panell: Gender Research in Rural Geography, in: Gender, Place and Culture, Vol. 10, No. 3, pp. 281–289, September 2003;
- 22) Longwe, Sara 1991. Gender Awareness: The Missing Element in the Third World Development Project in Changing Perceptions: Writings on Gender and Development. Oxfam: Oxford;
- 23) Markusen, A.: 2001: The activist intellectual. Antipode, vol. 33;
- 24) Martin, Ron: Geography and public policy: the case of the missing agenda in: Progress in Human Geography vol. 25, No. 2 (2001) pp. 189–210;
- 25) Massey, Doreen: 2000: Practising political relevance. In: Transactions of the Institute of British Geographers (NS), 25, 131-34.
- 26) Massey, Doreen: Geography on the agenda, in: Progress in Human Geography, vol. 25, No.1 (2001) pp. 5–17;
- 27) Massey, Doreen: 2002: Geography, policy and politics: a response to Dorling and Shaw. Progress in Human Geography 26, 647-55.
- 28) Massey, Doreen: For space, Sage , London and Thousand Oaks, CA., 2005;
- 29) Morrison, P. 2006: The geography of social policy. Institute of Policy Studies, Victoria University of Wellington;
- 30) Murata, Yohei: Gender equality and progress of gender studies in Japanese
- 31) geography: a critical overview, in: Progress in Humran Geogrophy 29, 3 (2005) pp. 260-275;

- 32) Murphy, Alexander B.: The role of geography in public debate (Forum: H.J. de Blij, B.L. Turner II, Ruth Wilson Gilmore, and Derek Gregory):, in: Progress in Human Geography 29, 2 (2005) pp. 165-193;
- 33) Nash, Catherine: Cultural geography: anti-racist geographies, in: Progress in Human Geography, vol. 27, No.5 (2003) pp. 637-648;
- 34) Okunade, E.O., A.J. Farinde and E.A. Laogun: Participation of Women Local Leaders in Women-Based Rural Development Projects in Osun State, Nigeria, in: Journal of Social Sciences, 10(1): 37-41 (2005)
- 35) Pain, Rachel: Social geography: seven deadly myths in policy research, in: Progress in Human Geography 30, 2 (2006) pp. 250-259;
- 36) Staeheli Lynn A. and Patricia M. Martin: Spaces for Feminism in Geography in: The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science 2000; 571; 135-150;
- 37) Ward, K. 2005: Geography and public policy: a recent history of 'policy relevance. In: Progress in Human Geography 29, 310-21.
- 38) Whatmore, S. (1990): Farming women: Gender, work and family
- 39) enterprise, London: Macmillan;
- 40) Woodward, R (1998) It's a man life ;soldiers, masculinity and the countryside; Gender, place and culture, 5:277-300.